

پنجشنبه ۱۲ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۳

والاحضرت از خواب بیدار شدند، رفتیم شرفیاب شدم، حمام رفته، تشریف فرمای اطاق شدند. بعد من آمدم منزل احمد پاشا خان پسر امیر عشایر. صمصام الممالک عموی پدرش، عمادالکتاب، امیر افخم (و) پسرش سلیمان خان، مظفرالملک که آجودان مخصوص والاحضرت است بودند. بعد حاجی نظام العداله رئیس بلدیة آمده مدتی صحبت کرد. بعد نظام الملک شرفیاب شد، بعد مجدالملک آمد مطالبی در باب امورات در خانه به عرض رساند، تا نزدیک غروب. بعد به من مقرر فرمودند (که) بروم دکان اکونومی (و) بعضی اشیاء لازمه را بخرم، سوار شده رفتیم، بعد آدم آمد که تشریف فرمای «جانقور» شدند (و) مقرر فرمودند که زود سوار بشوید بیائید. درشگه کرایه کرده، لباس های والاحضرت را، برداشته، آبداری زدند، نماز خوانده سوار شده، یک ساعت از شب حرکت کرده رانندیم به طرف «جانقور». ساعت سه رسیدیم، والاحضرت تشریف برده بودند اندرون. دعاهاى شب را خوانده والاحضرت تشریف آوردند بیرون توی چادر من نشسته صحبت می فرمودند. شام را هم بیرون در چادر من میل فرمودند.

جمعه ۱۳ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۳

دعاهاى جمعه (و) زیارات را خوانده، بعد جمعی در چادر من جمع شدند. مجلل الملک امیر آخور، سردار اقبال، منصورالسلطنه، اعتماد حضرت، حشمت السلطنه، ناظم خلوت، آبدارباشی، حشمت خلوت، نشسته صحبت می کردیم. والاحضرت هم بیرون تشریف آورده اول خیال ماندن شب را داشته بعد ایشان بر این قرار گرفت که حرکت بفرمایند. اسب و کالسکه خواسته سوار شدند من و منصورالسلطنه و حشمت خلوت هم سوار درشگه شده رانندیم. والاحضرت در وسط راه سر دو راهی

که یکی راه «جانتور» است و یکی راه «باسمنج» پیاده شده تفرجی فرمودند، ما معطل نشده یکسره آمدیم به شهر. آدمم منزل نماز خوانده بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده دیدم دست مبارکشان سخت درد گرفته است. دست چپشان بود. اعلم الملک مشغول معالجه بود. آب گرم حاضر کرده بود (و) دستشان را گذارده بود توی آب گرم. باری وجه تصدقی داده، سرشان را مشغول داشته، خلق مبارکشان هم تنگ بود. تفصیل درد دستشان از این قرار است:

سربازهای فوج بهادران و فوج ناصر که ابواب جمع سردار اقبال است، مدتی است از برای حقوقشان آمده‌اند در میدان توپخانه چاتمه زده‌اند (و) متحصن هستند که چهار سال است موجب محلی ما نرسیده است، چهار ماه هم جیره ما نرسیده است وقتی که والاحضرت مراجعت می فرمودند، آمده بودند جلو کالسکه و عریضه داده بودند. کالسکه هم که وارد باغ می شده اسب‌های کالسکه رم کرده بودند (و) بنای جفتک انداختن را گذارده بودند، والاحضرت ترسیده بودند (و) خودشان را از کالسکه انداخته بودند پائین، دستشان گرفته بود به دیوار و سخت درد گرفته بود. خیلی خدا رحم فرموده بود، الحمدلله به خیر گذشت. باری متغیر بودند.

شنبه ۱۴ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

دو روز است مالیه با بلدیة دعوا دارند. یعنی بلدیة صندوق عایداتش را از اداره مالیه مجزا کرده است، مالیه هم «گرو» کرده یعنی تعطیل کرده‌اند برای این که بلدیة خودش را مجزا کرده است. والاحضرت احضار کرده، رفتم شرفیاب شدم، دستشان هم درد می کرد، بسته بودند. صاحب منصب‌ها را خواسته تغیر زیادی به آنها فرمودند و صمصام همایون سرتیپ فوج بهادران را با دست خودشان چوب زدند، بعد حکم کردند چوب و فلک آوردند می خواستند چوبش بزنند، من و مجدالملک وساطت کردیم.

خیلی متغیر بودند، فحش زیادی به سایر صاحب‌منصب‌ها دادند و سرهنگ فوج بهادران، سیف لشکر را هم حکم کردند سه پایه آوردند بستندش به سه پایه، شلاق زدند. اسعد السلطان هم که معاون ریاست قشون است او را هم والاحضرت تغیر زیادی فرمودند.

محمد ولی میرزا هم از دیروز مبتلا به مرض وبا شده بود ولی الحمدلله به خیر گذشت، حالش بهتر است. باری در فکر پولی افتادند که بدهند به سربازها. باری والاحضرت هم تشریف فرمای اطاق شدند (و) خیلی متغیر بودند. احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. قدری کاغذ خوانده شرفیاب بوده سرشان را مشغول داشته تا عصری. وبا هم دو روز است کم شده است. شب را هم تا وقت استراحت کردن در حضور والاحضرت بودم.

یکشنبه ۱۵ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده احضار فرمودند. بعد صرف نهار کرده، فرمودند من هم آمدم بصیرالسلطنه را هم احضار کرده بعد از نهار صحبت از ایام قدیم برای والاحضرت می‌کردند. باری عصر هم به صاحب‌منصب‌هایی که تغیر شده بودند، تمام خلعت مرحمت فرموده بودند، آمدند حضور، اظهار مرحمت فرمودند. امشب را هم تا ساعت شش در حضور (بودم).

دوشنبه ۱۶ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند، بعد صرف نهار فرمودند (و) مشغول کار و کاغذخوانی بودند. عصری هم خبر فرمودند که تشریف فرمای «جانقور» می‌شوند. بعد سوار شده تشریف بردند. من و مسعود خان و عکاس باشی (و) حسن خان سوار شده

رانندیم. یک ساعت از شب وارد «جانقور» شده، والاحضرت اندرون بودند. یک بره کشته بودند، کباب زیادی خورده، والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند در چادر من صرف شام فرمودند. هوای «جانقور» خیلی سرد است.

سه‌شنبه ۱۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، لباس پوشیده، قدری در باغ گردش فرمودند. بعد تشریف فرمای اندرون شدند. بعد از نماز (شب) به رسم معمول رفقا جمع شده، صحبت می‌کردند، بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند، آمدند چادر من نشسته صحبت و بازی می‌فرمودند. شام را هم در چادر من میل فرموده تا ساعت شش بیدار بودند.

چهارشنبه ۱۸ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

تمام حضرات رفقا به رسم این دو روزه در چادر من جمع شده، صرف چائی و قلیان کرده، صحبت می‌کردیم. والاحضرت هم دیر بیدار شدند بعد دو سه شیشه عکس مختلف از منصورالسلطنه انداخته، یکی مثل این که و با گرفته، یکی مثل این که مرده است، یکی هم (مثل این که) تدفینش می‌کنیم. باری والاحضرت هم در چادر من صرف نهار فرمودند. عصری در یک زمین صافی کلاه گذارده، قدری سر تاخت برای کلاه گلوله انداخته، گلوله‌های من و منصورالسلطنه هم خوب بود. رضا قلی خان هم خیلی ادعای تفنگ انداختن می‌کرد، دو سه تیر انداخت که هیچ معلوم نشد گلوله‌اش کجا می‌رود! (بعد) حضرات همقطارها در چادر من جمع شده، مشغول بازی شدیم بعد والاحضرت هم بیرون آمدند و به رسم معمول تا ساعت شش مشغول صحبت و بازی بودند.

پنجشنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

(والاحضرت) نزدیک ظهر بیدار شده، لباس پوشیده، تشریف فرمای چادر من شده صرف نهار فرموده، مشغول بازی شدند تا الی عصر. بعد سوار شده رو به شهر حرکت کردند. تقریباً یک ساعت از شب گذشته وارد منزل (شدیم) شرفیابی حاصل کرده، تا موقع استراحت در حضور بودم.

جمعه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

مدیرالملک آمده مدتی درد دل کرد، عقلش هم قدری کم شده است. والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم بعد از نهار هم تا عصر شرفیاب بودم. الحمدلله مرض و با هم خیلی کم شده است، روزی هفت و هشت نفر بیشتر تلف نمی شوند.

شنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۳

سردار رشید و من در حضور شرفیاب بودیم. از هر قبیل فرمایشات می فرمودند. کار قرچه داغ خیلی مغشوش است. سالار عشایر با برادرش سالار ارشد با سردار نصرت پسر رحیم خان مشغول جنگ زرگری هستند (و) دهات مردم را چپاول می کنند. تمام مردم به نظام الملک می گویند که یکی را مأمور بکن برود میانه این ها را اصلاح بدهد که این قدر اسباب ضرر مردم را فراهم نکنند. نظام الملک می گوید چون سالار ارشد به من پول نداده است من بایست با او سخت جنگ بکنم (و) او را دستگیر بکنم. هر کس هم که می گوید این ها با هم راستی راستی جنگ نخواهند کرد و برای غارت گری مردم این عنوانات را می کنند باور نمی کند. باری مکرم الملک حاکم ساوجبلاغ هم از ساوجبلاغ گریخته آمده است میاندو آب، مقداری قشون عثمانی هم به آن طرف ها آمده و او از ترس فرار کرده است. تا نزدیک ظهر همین صحبت ها بود که چه بایست کرد با نظام



رفتم حمام معمولی نمره، دیدم نظام الملک هم حمام تشریف دارند، مثل یک داماد
که برود حمام، فراش زیادی دم در حمام بود، سوار قزاق، ژاندارم، سوار ترک.

الملک (و) ندانم کاری های او، کار مشکل است. مراجعت به منزل کرده، شرفیاب شدم، والاحضرت توی باغ راه می رفتند. موزیک هم می زدند. مدتی با والاحضرت راه رفته صحبت می کردم. بعد تشریف بردند حیاط خلوت.

یکشنبه ۲۲ شهر ذی قعدة ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرموده، شرفیاب شدم. فرمایشات و صحبت می فرمودند؛ شاهزاده مقتدرالدوله، امیر محتشم، رکن الممالک، معتضد السلطنه، ممتاز الممالک هم بودند. دعوای غربی میانه مقتدرالدوله و امیر محتشم است. بعد از یک ماه که والاحضرت ورود فرمودند، این امیر محتشم حاکم خوی و سلماس بود. مقتدرالدوله هم حاکم اردبیل. در این تغییرات حکام که شد، مقتدرالدوله از اردبیل معزول شده، جایش مکرم الدوله رفت (و) مقتدرالدوله آمد تبریز و امیر محتشم از خوی معزول شد به جایش اعتمادالدوله که روس ها خیلی سخت حامی اش هستند رفت. چون اعتمادالدوله حاکم ارومیه بود آنجا که تغییر کرد، روس ها نگذاشتند او بی کار بماند او را به جای امیر محتشم فرستادند. امیر محتشم را هم فرستادند قرچه داغ ششصد تومان نظام الملک از امیر محتشم پیش کش گرفته (بود) بعد امیر محتشم را هم از قرچه داغ معزول کرد و بنا شد آن ششصد تومان امیر محتشم را مقتدرالدوله بدهد. قبول کردند، قبض داد مقتدرالدوله. این واقعه سالار ارشد که روی داد، حالا پول ها را نظام الملک خورده هیچ به روی خودش هم نمی آورد. این دو نفر با هم دعوا دارند (و) مذاکره می کنند (و) کار به عدلیه کشیده است. امروز هم در حضور والاحضرت همین صحبت مطرح بود، آخر بنا شد گویا نصرت الملک این ضرر را متحمل بشود.

دوشنبه ۲۳ شهر ذی قعدة ۱۳۳۳

چند روز است خوب سرد شده است. والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب

شده تا عصر شرفیاب بودم. شب را هم تا ساعت شش در حضور بودم.

سه شنبه ۲۴ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۳

امروز هم بر حسب معمول تمام روز را در حضور شرفیاب بودیم، عصری هم نظام الملک شرفیاب شد. شب را هم تا ساعت شش در حضور بودم.

چهارشنبه ۲۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۳

والاحضرت از حیاط خلوت بیرون آمدند، رفتیم شرفیاب شده، مجدالملک (و) سایر رؤسای سرکاری بودند. باری تمام روز را شرفیاب بودیم. عصر هم موزیک می زدند. نظام الملک (و) ممتاز الممالک هم شرفیاب بودند. حرم خانه هم امروز از «جانقور» و در آمدند باغ مرحوم ساعدالملک منزل کردند. من را احضار فرمودند تا ساعت شش شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۲۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۳

رفتم کارخانه قالی بافی که قالیچه های من را می بافند. رفته تماشا کرده، صورت من را قدری بد بافته بود ولی مال آقای نایب السلطنه را خوب بافته است و شبیه است. از آنجا آمدیم اداره مالیه پیش محمد ولی میرزا، بعد آمدیم به در خانه. والاحضرت بیرون تشریف آورده بودند، مشغول کار بودند و بعد صرف نهار فرمودند. تمام روز را شرفیاب بودیم. بعد عصری هم موزیک آمد، موزیک می زدند. نظام الملک هم شرفیاب بود و تلگرافخانه هم تشریف بردند. با رئیس الوزراء تلگرافات حضوری داشتند. امروز تجار صبح شرفیاب شدند (و) از عدم امنیت شکایت کردند که راهها مغشوش است و شاهسون ها راهها را می چابند. راست هم می گویند. در راه طهران که

هیچ امنیت نیست. پست هم امانت قبول نمی‌کند. جنگ قرچه داغ راهم موقوف فرمودند. به سردار نصرت، سالار ارشد و سالار عشایر تلگرافات مرحمت آمیز شده، اظهار (شده) که بیایند به تبریز.

جمعه ۲۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

رفتم حمام معمولی نمره. دیدم نظام الملک هم حمام تشریف دارند، مثل یک داماد که برود حمام، رفته بود. فراش زیادی دم در حمام بود. سوار قزاق، ژاندارم، سوار ترک! اسب نظام الملک را هم در حمام نگاه بودند مثل یک دامادی که به حمام رفته باشد! توی سر حمام هم آدم زیادی بود، نظام الملک تمام نوکرهایش باشی هستند! آبدار باشی! قهوه‌چی باشی! فراش باشی! و و قهوه‌چی هم سر حمام داشت. از حمام بیرون آمده بود و سر حمام لباس می‌پوشید. باری تعارفی کرد (و) قهوه‌ای صرف شد. سردار سطوت را سردار رشید فرستاده بود عقب سر من که ماها رفتیم باغ، نهار را آنجا خواهیم خورد. رفتم حضور والاحضرت تحصیل اجازه کرده، سوار شده رفتیم باغ. یک تار زن و ضرب گیر هم مشغول ساز زدن بودند. صرف نهار خوبی سر میز کرده تا عصر بودیم.

شنبه ۲۸ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۳

خبری که امروز انتشار دارد این است که امیر اعظم را در سمنان کشته‌اند. در وقتی که می‌خواستند دو نفر از نوکرهایش یکی با تفنگ چهار پاره (و) یکی هم با «موزر» او را از عقب زده (بوده‌اند)، فوری مرحوم شده است. اکرم نظام هم علامت سیاه به بازویش بسته بود.

یکشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

تمام روز را در حضور شرفیاب بودیم. عصری سوار شدند (و) تشریف فرمای ارمنستان و شهر نو شدند. نیم ساعت از شب مراجعت فرمودند و قدری هم بیرون بوده بعد تشریف بردند اندرون امروز رئیس قشون روس که در تبریز است با قنسول آمده شرفیاب شد. این رئیس قشون تازه آمده است.

دوشنبه ۱۳۳۳ شهر ذیحجه

والاحضرت بیرون آمدند. سالارِ عشایر برادر سالار ارشد را هم سردار رشید آورد به حضور. جنگ قرچه داغ هم اصلاح شده، والاحضرت هم از تقصیرات سالار ارشد گذشته. خود سالار ارشد هم آمده است (و) در «باسمنج» است. سیصد نفر هم سوار آورده است می خواهد برود راه طهران را امنیت بدهد و بعد شرفیاب بشود. امروز بعضی کاغذها از طهران رسیده بود که خلق من را تنگ کرده بود سرکار خاصه خانم باز بنای دعوا را با حضرت اقدس گذاشته است.

سه شنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

سردار رشید (و) مجدالملک (و) شریف الدوله در حضور بودند تا وقت نهار معتضدالسلطنه هم حاکم «ساوجبلاغ» شد. باری والاحضرت هم سوار شده تشریف بردند به باغ ساعدالملک، من هم آمدم و به منزل معتضدالسلطنه مژده دادم حکومتش را. الحمدلله مرض وبا خیلی کم شده است.

چهارشنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت تشریف آوردند بیرون، قدری توی باغ از هر مقوله حرف زدیم بعد

تشریف بردند توی عمارت صرف نهار فرمودند. بعد از نهار تشریف آوردند توی باغ. میرآخور و منصورالسلطنه بودند. تفنگ‌های «ورندل» کوتاه را فشنگ‌هایش را کشیده، دو دسته شدیم، یک طرف من (و) یک طرف والاحضرت، دو دسته با هم جنگ می‌کردیم تا عصری، خیلی خسته شده بودم.

پنجشنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، لباس پوشیده تشریف آوردند بیرون. مجدالملک ناخوش شده است (ولی) سایرین بودند. قدری صحبت که فرمودند مشغول کار شدند. عصر هم نظام الملک شرفیاب شد.

جمعه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شده، بعد بیرون تشریف آوردند. جمعی شرفیاب بودند. تا الی عصر مشغول رتق و فتق بودند. عصری سوار شده تشریف فرمای باغ ساعد الملک شدند.

شنبه ۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

هوا ابر بود و برف می‌بارید، در صورتی که ۲۳ میزان است. اغلب خیابان‌ها را برف سفید کرده بود ولی آب می‌شد. نزدیک ظهر والاحضرت بیرون آمدند، سوار اسب شده تشریف فرمای عالی قاپو شدند (و) مشغول کار و کاغذخوانی بودند تا الی عصر. طرف عصر هوا صاف شده ولی به شدت سرد شده بود که محتاج به آتش بود.

یکشنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

تمام روز را در حضور شرفیاب بودم. ایل شاطران لوی خلخال را هم به من

سپردند. (بعد) رفتم احوال پرسی احتشام الدوله، حالش خوب نیست، یعنی بدتر شده است، وضعیتش هم خوب نیست، پریشان شده (و) مقداری مقروض شده است. خیلی زیاده از حد درد دل کرد، خیال دارد برود طهران. حکیم ها گفته اند هوای تبریز حتماً تو را تلف خواهد کرد، خودش هم خیلی مایل است برود پول ندارد! به من گفته که بروم برایش پولی تهیه کنم.

دوشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت. رقم ایل «شاطران لوی» من را هم صحه فرمودند. (بعد) آمدم منزل (و) مشغول کاغذ نویسی به طهران (و) احکام به ایل «شاطران لو» شده، از جانب خودم هم ریاست را واگذار به امیر عشایر پدر احمد پاشا خان کردم.

سه شنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

قدری در باغ گردش کرده، اعلم الملک رفت برای مطبش. سردار سطوت هم آمد. باری چهار از دسته گذشته والاحضرت از اندرون بیرون آمده سوار شده تشریف فرمای «عالی قاپو» شدند. شتر قربانی را آوردند (و) از حضور گذرانند. رسم تبریز این است (که) با شتر قربانی فقط همان نقاره چی می آید. عصر نظام الملک آمده شرفیاب شد. والاحضرت احضار فرموده شرفیاب شدم (و) تا ساعت شش (در) حضور بودم.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

گوسفند را کشته بعد پیاده رفتم خانه امام جمعه. تبریک گفته، جمعیت زیادی هم از اعیان و غیره بودند (و) دست آقا را می بوسیدند. بعد از آنجا رفتم منزل سردار رشید. بعد از آنجا با محمد ولی میرزا رفتم کارگزاری. (بعد) رفتیم به در خانه منزل نظام

الملک. بعد رفتن حیاط خلوت شرفیاب شده، والا حضرت لباس رسمی پوشیده تشریف فرمای بیرون شدند. بعد سلام منعقد شد. سه ساعت به غروب مانده سوار شده تشریف بردند باغ ساعد الملک.

پنجشنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

آمدن پائین، معتضد السلطنه، مدیر الملک، حشمت السلطنه، میر آخور، سید مهدی مستجاب الدعوة (بودند). با معتضد السلطنه وداع کرده رفت برای حکومت «ساوجبلاغ». بعد والا حضرت بیرون تشریف آوردند، رفتن شرفیاب شده صحبت می فرمودند، خلق مبارکشان تنگ بود از بابت نرسیدن حقوق اجزای درباری. مدت چهار ماه است (که) حقوقها (و) اضافه خرجها روی هم ریخته شده. محمد ولی میرزا را احضار فرموده، تغییر زیادی به او فرمودند در باب بودجه خودشان. بعضی دستورها مرحمت شد که جنس بفروشند. غروب کالسکه خبر فرمودند (و) امر کردند که ماهاسوار شده (برویم) به باغ ساعد الملک.

جمعه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والا حضرت بیرون تشریف آوردند، صرف نهار کردند، بعد فرمودند تفنگ آوردند، دو دسته شده مانور کردیم. یک دسته من فرمانده بودم (و) یک دسته را والا حضرت اقدس. من یک حمله خوبی برده طرف را شکست دادم. یکی از تفنگدارها بی باکانه تفنگ می انداخت، باروت گرفت صورت علیخان پیشخدمت را سوزاند، خداوند به چشمش رحم کرد، اعلم الملک هم سوخت. شب هم والا حضرت احضار فرموده رفتن شرفیاب بودم تا ساعت شش.

شنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شده تا عصری در حضور بودم. مشغول کار و کاغذخوانی شدند، بعد نظام الملک هم آمد. حیاط خلوت را هم دو حیاطش را خارج کرده اند برای اندرونی، و یکی را هم برای خارج و داخل.

یکشنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

ماژور عباس خان رئیس ژاندارمری که چند ماه بود مرخصی حاصل کرده به طهران رفته بود، دیشب آمده، امروز منزل سردار رشید بود (و) صحبت از وضع طهران می کرد. بعد از نهار آمدم به در خانه، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، بعد نظام الملک آمد، مکرم الملک حاکم «ساوجبلاغ» هم آمده بود. ماژور عباس خان هم به توسط من شرفیاب شد.

دوشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

سوار شده آمدم در خانه. حضور مبارک والاحضرت شرفیاب شده تا عصری در حضور بودم. روزنامه نوبهار شرح مفصلی نوشته، از همه کس هم بد نوشته است، از خود والاحضرت گرفته تا الی حاجی بلال شربت دارا! (از) نظام الملک، مجدالملک، من و سایرین خیلی بد نوشته بود.

سه شنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شده، لباس پوشیده تشریف آوردند بیرون. عصر هم نظام الملک شرفیاب شد. یک حلقه انگشترهای مخصوص خودشان را به شریف الدوله مرحمت فرمودند بعد تشریف فرمای باغ ساعدالملک که مال

ساعدا السلطنه پسرش است (و) اندرون (والاحضرت) آنجا هستند. (شدند).

چهارشنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

دو ساعت به غروب مانده سوار شدند (و) تشریف فرمای خانه سردار رشید شدند بی خبر، چون او ناخوش بود. از او احوالپرسی کردند، بعد یک اسب خوب با یک جفت قالیچه اعلی سردار رشید تقدیم کرد. از آنجا تشریف بردند منزل اعلم الملک، (برای) عصرانه. والاحضرت را دعوت کرده بود. به قدر یک ساعت و نیم آنجا بوده، بعد مراجعت فرمودند (و) قدری در حیاط تفرج فرمودند. موزیک هم می زدند، شب را هم چون شب عید غدیر بود آتش بازی حاضر کرده بودند. بعد از آتش بازی تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

پنجشنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت، سرحمام بودند. بیرون تشریف آورده، لباس رسمی پوشیده، تشریف فرمای اطاق بیرون شدند. بعد سلام منعقد شد «دفیله» کردند، بعد والاحضرت اقدس یک حلقه انگشتری زمرد اعلی به نظام الملک مرحمت فرمودند و اظهار رضایت فرمودند. یک حلقه انگشتر زمرد دیگر هم به سردار رشید مرحمت فرمودند (و) اظهار رضایت زیادی از خدمت های نمایان او (کردند). یک لباده هم به ممتاز الملک مرحمت شد. (بعد) سوار شده رفتم منزل سردار رشید (برای) تبریک عید و انگشتر مرحمتی.

جمعه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

مجدد الملک تلفن زده، خبر وحشت انگیزی داد که احتشام الدوله مرحوم شده

است. علاءالسلطان برادرش هم اینجا بود. به من گفت زود بیا اینجا تا قراری برای تشییع جنازه (بگذاریم). ترتیب گل و نعش کشی احتشام الدوله را داده به سردار رشید تلفن های لازمه را کرده، رفته منزل احتشام الدوله. مجدالملک، سردار رشید، سردار سطوت همه جمع شدند. سوار قزاق، سوار ژاندارمری، پلیس (و) یدک زیادی بودند اسباب تشریفات زیادی فراهم کرده بودند تا به حال هیچ همچو نعشی را در تبریز حرکت نداده بودند. امیر محتشم (و) امیر افخم (و) اغلب از رجال تبریز بودند. نعش را برداشته در درشکه مخصوص نعش کشی گذارده با تشریفات هر چه تمام تر آمدیم تا امامزاده سید حمزه. نماز میت را گزارده بعد (نعش را) امانت گذاردند. والاحضرت بی نهایت متأسف بودند از مرحوم شدن احتشام الدوله.

شنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت، شرفیاب شدم، لباس پوشیده بیرون آمدند و مشغول کار و کاغذخوانی شدند. موزیک هم می زدند بعد مغرب سوار شده تشریف فرمای باغ ساعدالدوله شدند.

یکشنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آوردند، سردار رشید به من تلفن کرده وقت شرفیابی خواسته به عرض رسانده، احضارش فرمودند. بعد او رفت. من آمدم حضور والاحضرت، قدری صحبت کرده (و) بازی کردیم، بعد از نهار تشریف فرمای عالی قاپو شدند. سالار عشایر هم آمده یک تفنگ پنج تیر ساچمه زنی نمره ۱۲ اعلا از برای من آورده بود. بعد لباس رسمی پوشیده، بر حسب دعوت قنصلگری روس رفتیم به قنصلخانه روس.

ژنرال قنسول روس «بلایوف» برای خودش عروسی دارد، یک زن بیوه رامی گیرد. پنج ساعت بعد از ظهر در قنسولخانه برای موقع عقد دعوت کرده‌اند. باری سوار شده رفتیم به قنسولخانه روس. سردار رشید، شریف‌الدوله، مجدالملک، محمد ولی میرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه، ممتازالممالک، شرف الدوله، ناظم‌العداله، مترجم‌الدوله، مقتدرالدوله، (و) دو سه نفر از اجزای کارگزاری بودند. قنسول انگلیس، قنسول فرانسه، قنسول آمریکا، فرنگی‌های زیادی زن و مرد و صاحب منصب‌های روس بودند. قنسول با زنش از قنسولخانه‌ای که در مارلان دارند با تشریفات آمدند. رفتیم جلو بالاتفاق رفتیم در کلیسا. کشیش مشغول به خواندن دعاها و آداب عقد شد. چند نفر هم از سالدات‌های روس ایستاده بودند (و) می‌خواندند. بعد آمدیم توی اطاق. مبارک باد گفته. فرنگی‌ها به سلامتی عروس و داماد شامپانی خوردند. بعد خداحافظی کرده با مجدالملک (و) محمد ولی میرزا سوار کالسکه شده نیم از شب وارد منزل شده، نماز خوانده، والاحضرت احضار فرمودند. رفتیم شرفیاب شدم. قدری کسل بودند، گلوی مبارکشان درد می‌کرد. اعلم الملک بود (و) شب را منزل من خوابید.

دوشنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتیم حضور والاحضرت اقدس، الحمدلله حالشان بهتر بود. قدری صحبت و فرمایشات فرمودند. اعلم الملک احتیاطاً انژکسیون سرم که مالِ مرض دیفتری است کرد. بعضی کاغذها از طهران رسید نوشته بودند در روزنامه‌ها درج شده بود که احتساب الملک و مجدالدوله (را) از دربار، خارج کرده‌اند.

سه شنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رفتیم حضور والاحضرت شرفیاب شده، لباس پوشیده تشریف فرمای بیرون

شدند. مجدالملک (و) سایر رؤسا بودند، قدری صحبت فرموده مشغول کار شدند. عصری نظام الملک آمده شرفیاب شد.

چهارشنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

امیر افخم همشیره اش مرحومه شده، مجلس ختم دارند. امر شد به من که بروم ختم را جمع بکنم. تمام اعیان (و) اشراف آذربایجان جمع بودند. از قراری که در روزنامه ها نوشته بودند ظهیرالدوله را می خواهند رئیس تشریفات بکنند.

پنجشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

چون امروز ساعت خوب بود، امر فرمودند (که) حرم از باغ ساعدالسلطنه بیایند به شهر (و) در حیاط خلوت که برای اندرونی ترتیب فرموده اند منزل بکنند. اگر چه قدری باز بنائی (و) تعمیرات دارد ولی چون ساعت خوب بود عصری حرم وارد شده در حیاط اولی منزل کردند. عصری ناصرالدوله پسر سردار مؤید (که) خلعتی به او مرحمت شده بود، آمد منزل من (و) قدری صحبت کرد (و) خلعت پوشیده (به) حضور شرفیاب شد. اظهار مرحمت فرمودند. باری دیشب محمد ولی میرزا در حضور بود، والاحضرت به او متغیر شدند برای اخلاقی که در امور مالیه می کند (و) وجه بودجه دربار را نمی رساند. امروز او صبح رفته است از شهر، معلوم هم نیست به کجا رفته است. امروز بنا بود پول اداره جات سرکاری را حواله بکند نکرده، رفته است. والاحضرت هم متغیر شده بودند. منصورالسلطنه (را) به طرف «باسمنج» روانه فرمودند و علاءالسلطان را به طرف ملک زاده ده نظام الدوله. باری امشب خبر رسید از منصورالسلطنه که در باسمنج او را گیر آورده است. امر فرمودند او را فردا به شهر بیاورد.

جمعه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

شهرت پیدا کرده بود که والا حضرت اقدس می خواهند محمد ولی میرزا را چوب بزنند و بی خیال هم نبودند. شریف الدوله و رکن الممالک هم آمده بودند منزل من برای شفاعت. بعد آمدم حضور والا حضرت شفاعت محمد ولی میرزا را کردم قول به من مرحمت فرمودند که بی مرحمتی نخواهند فرمود. محمد ولی میرزا را منصور السلطنه آورد، محمد ولی میرزا آمد منزل من بعد رفت منزل خودش.

شنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

قنصل آمد، والا حضرت هم تشریف آوردند بیرون (و) تشریف فرمای اطاق شدند. بعد از (این که) قنصل رفت، لباس را تغییر دادند (و) نظام الملک شرفیاب شد. از طهران کاغذ رسیده بود، هم از سرکار خاصه خانم و هم از سرکار معزز الملوک که قبل از حرکت نوشته بودند. چاپاری حرکت کرده اند. امروز هم از حسن خان دائیشان که همراهشان است تلگراف ورودشان به قزوین رسیده است. عمارت عزیزیه را هم سرکار خاصه خانم به تجار قزوینی امینی ها با فرش و قدری مبیل به ماهی نود تومان اجاره داده است. عصری سردار سطوت آمده با هم رفتیم (که) اداره نظمیه را تماشا کرده اجاره بکنیم برای آمدن اندرون. بد نیست. (بعد) نماز خوانده والا حضرت احضار فرموده رستم شرفیاب شده تا ساعت هفت در حضور بودم.

یکشنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

رحیم خان سرهنگ کشیک خانه را با چهار نفر سوار کشیکخانه روانه کردم که بروند جلو سرکار معزز الملوک تا میانه. بعد آمده حضور (والا حضرت) شرفیاب شدم. حاکم خوی یک رأس اسب خوبی فرستاده بود به حضور، اسب خوبی بود. باری

والاحضرت تشریف بردند منزل امام جمعه، بازدید.

دوشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شده بعضی عرایض داشته به عرض رساندم.
 یک قطعه عکس مبارک را برای سردار ظفر گرفته بعد معتصم الملک هم آمده بعضی
 کاغذها و عرایض آورده از نظر مبارک گذراند. تلگرافی از زنجان رسید از حسن خان
 که به سلامتی سرکار معزز الملوک امروز وارد زنجان شده فردا هم حرکت خواهند کرد.